

شرق شناسی، فرامدرنیسم و جهان گرایی

Bryan S. Turner, *Orientalism, Postmodernism and Globalism*,
London: Routledge, 1994, 228 pages.

تا سالهای اخیر، یک فرضیه تقریباً پذیرفته شده بین نظریه پردازان علوم اجتماعی معاصر در خصوص نقش مؤثر توسعه نظام سرمایه داری و نوسازی فرهنگی، زوال عقاید و تعهدهای مذهبی بوده است. در این راستا، تاریخ مسیحیت به عنوان مثال خوبی از این فرایند کلی به سوی جامعه و فرهنگ غیر مذهبی (لائیک)، صنعتی و بشری ارائه شده است. می گویند تفکر مدرن بودن با الهام از علوم جدید، براساس اعتقاد به پیشرفت بی پایان دانش و نیز اعتقاد به ترقی در جهت بهبود دائمی اخلاقی و اجتماعی، علیه نقش بحران زای سنت و مذهب طفیان کرده و همین تغییر موجد ذهنیت فراگیر مدرن و نگرشی تازه به زمان، مکان و ماده بوده است.

در عین حال، بسختی می توان ادعا کرد که مدرنیسم خود فرایندی یک طرفه و بدون بحران بوده است. جامعه شناسانی چون دانیل بل از سالها پیش ریشه بحران جوامع غربی را در جدایی فرهنگ و جامعه یافته و

۱. گراهام فولر، تبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: ۱۳۷۳.
۲. جواد انصاری، ترکیه در جستجوی نقشی تازه در منطقه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳، صص ۲۴۴-۲۵۳ و ۲۲۱-۲۲۲.
۳. همان کتاب، صص ۲۲۳-۲۲۴، Fuller, Turkey's New Geopolitics, ..., pp. 43-44.
4. Turkey, "Country Report, 1st Quarter 1995", *Economist Intelligence Unit*, p. 14.
5. *Ibid.*, p. 14.
6. *Kurdish Life*, No. 14, Spring 1995.
7. Country Report, *op. cit.*, p.11.
۸. فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۳. *Kurdish Life*, No. 14.
9. *The Los Angeles Times*, 2 May, 1995; Nicole Pope, *Kurds+Turks Play a Deadly Cat- and- Mouse Game at Border; Nature and Politics Conspire to Thwart a Permanent Solution to the Tensions*.
10. *Iraq Update*, No. 139, 5 May, 1995.
۱۱. این اظهارات کریستین شلی، سخنگوی وزارت خارجه به کنگره، است. *Kurdish Life*, *op. cit.*... The same page.
12. *Ibid.*
13. George J. Demko and William B. Wood, (ed.), *Reordering the World*, Boulder, Colorado: Westview Press, 1994, p. 225.
۱۴. انصاری، همان کتاب، صص ۲۵۲.
۱۵. کیهان، اطلاعات و همشهری. (۱۹ شهریور ۱۳۷۳).
16. *Turkey's New Geopolitics*, *op. cit.*, p. 61.

مدرنیسم را به عنوان عامل اصلی حاکمیت خود ارضایی نامحدود، اعتقاد به آزادی کاملاً مستقل، میل به تجربه های شخصی محض، بی اعتبار شدن همه قراردادهای اجتماعی و در نهایت جایگاه بیش از پیش متزلزل و شکننده فرهنگ در غرب معرفی کرده اند. بر طبق این نگرش، احیای مذهب، توأم با گسترش ایمان مذهبی، تنها پاسخی است که می تواند نیل به فضایل فردی و هویت های ثابت را ممکن سازد و در نهایت امنیت وجودی از دست رفته را برای فرد فراهم آورد.

اما چه رابطه ای بین این نیروها وجود دارد؟ ماهیت تغییرات فرهنگی وصف شده و بحث های اجتماعی مختلف در این باره چیست؟ جامعه شناسی - که خود یکی از دستاوردهای شرق شناسی است - چه نقشی می تواند در تبیین این تغییرات بازی کند؟ این مطالعه در مورد نظریه اجتماعی معاصر برآیند ترنر جوانب مختلف فرا مدرنیسم فرهنگی،

دگرگونی مذهبی و جهان گرایی جامعه جهانی را مورد بررسی قرار می دهد. سؤال اساسی او در مورد رابطه این نیروهاست. در این راستا، نقش شرق شناسی و روشنفکران غربی نیز مطرح می شود؛ زیرا شرق شناسی به عنوان یک چارچوب فکری که اهمیت فرهنگ های غیر غربی را نفی کرده و آنها را فاقد جوانب بنیادین نوسازی، عقلایی دانسته، نقش بسزایی در تعریف مدرنیته داشته و روشنفکران نیز حاملان اصلی این چارچوب فکری بوده اند.

البته، تردیدی نیست که احیای مذهب را نمی توان تنها در ذهن متقدمان اجتماعی یافت کرد. در آخرین دهه قرن بیستم، بس مشکل است که نیروی نافذ و مهم مذهبی مانند اسلام را در سیاست و فرهنگ، نه تنها در شرق، بلکه در جامعه غرب نفی کرد. تداوم اسلام و مطرح شدن آن به عنوان نیروی مقابله گر با استعمار فرهنگی غرب و وجوه مختلف آن مانند شرق شناسی، سؤالات فراوان و بنیادینی را در باب ماهیت فرهنگ مدرن طرح می کنند. از سوی دیگر، رواج تفکر فرا مدرن، با زیر سؤال بردن نظام های فکری بزرگ غرب که مدعی بودند دارای جامعیت هستند می توانند همه چیز را توضیح دهند، تأکید بر فرهنگ های عامه و مختلف مردمی، کثرت گرایی، انواع زندگی، مصرف گرایی

مختلفی است. البته، در ابتدا باید متذکر شریم که این تقسیم بندی و به طور کلی استدلال ترنر در کتاب، در مقایسه با دیگر اثر او در مورد ماکس وبر و اسلام، کاملاً منسجم نیست. به احتمال زیاد، اشکال از آنجا ناشی می شود که کتاب در اصل مجموعه ای است از مقالات و سخنرانی ها در باب بحثهای مهم جامعه شناسی معاصر که ترنر طی ۱۹۹۳ - ۱۹۸۳ نوشته یا ایراد کرده است. به همین دلیل، همه فصلهای کتاب جالب بوده، راهنمایی مفید برای بحثها و جدلهای فکری معاصر است. در عین حال، رابطه بین فصلها و نتیجه گیری کلی ترنر کاملاً مشخص نیست، علاوه بر اینکه پاره ای مطالب به صورت تکرار در فصلهای مختلف آمده است.

در مورد شرق شناسی، ترنر به طور طبیعی بحث خود را با ادوارد سعید شروع کرده و به طور کلی استدلال سعید را در خصوص جنبه «ساختگی» شرق برای غرب مورد تأیید قرار می دهد. شرق شناسی به عنوان یک گفتمان «تفاوت» مطرح شده که در آن رابطه غرب با شرق یک رابطه قدرت است. به طور خلاصه، این گفتمان شیوه غربی سلطه، سازمان دهی و اعمال اقتدار بر جهان سوم بوده، اجازه می دهد که از طریق خصوصیات مختلفی که به شرق اطلاق می شود، شرق توأمان تعریف و تحت فرمان قرار گیرد. در

نهایت، شرق شناسی زمینه را برای تعریف شرق از طریق یک سلسله کمبودها در خصوص مدرن سازی، حقوق عقلایی، جامعه مدنی و غیره فراهم می سازد. بعلاوه، بحث فقدان جامعه مدنی، بخصوص در مورد جوامع اسلامی، مطرح است. جوامع اسلامی فاقد شهرهای خودگردان، دیوانسالاری عقلایی، طبقه بورژوازی مستقل، نظم قانونی قابل اعتماد و مالکیت شخصی تعریف شده هستند. لذا در نهایت، علت این کمبودها در غیاب جامعه مدنی یافت می شود. می گویند که بدون جامعه مدنی، هیچ نوع شبکه نهادی برای میانجیگری بین فرد و دولت وجود ندارد و بدین ترتیب راه برای قدرت استبدادی مطلق گشوده می شود.

با این وصف، شرق شناسی برای ترنر به عنوان نوعی ارزیابی منفی - شمارش فقدانها یا کمبودها - مطرح است. در دو فصلی که بخش دوم کتاب را در مورد مستشرقان تشکیل می دهد، ترنر با توصیف و تحلیل آثار دو اسلام شناس بنام غربی، مارشال هاجسون و گوستاو ون گروبنام، نشان می دهد که چگونه این فرایند جداسازی در نهایت اسلام را محکوم به قصور فکر و اراده می کند. اگر در دنیای غرب، ظهور عصر مدرن وابسته به تفکر هوشیار و فعال است، دنیای اسلام با خیال راحت و فارغ از

دغدغه به سر می برد. از دیدگاه ترنر، چنین تصاویری که از شرق ارائه می شود، بیشتر کاریکاتوری از غرب، نه توصیفی از وضع موجود در شرق، است.

اما آیا امکان دارد که این برخورد با «دیگری» به چیزی دیگر تبدیل شود؟ ترنر معتقد است که امکان یک نظام ارزیابی مثبت وجود دارد. البته او (مانند سعید) قبول دارد که شرق به عنوان «دیگری» تنها به این دلیل در تخیلات غرب حک شده که وجود آن برای تجربه درونی تا ظاهر بیرونی غرب ضروری بوده است. اما او معتقد است کسانی بوده اند که از جوانب مختلف شرق برای نقد عقلی غرب استفاده کرده اند. به طور مثال، برخورد مثبت نیچه با اسلام را می توان از این طریق توجیه کرد. نیچه از «دیگری» استفاده می کند تا دنیای سراسر آرام آلمان پروتستان را به نقد کشد. به عبارت دیگر، برخورد با دیگری به جای نابود سازی یا یکسان سازی می تواند وسیله ای باشد برای نگاه به خود؛ شعور و هستی غربی کمی جابجا شده و آنچه تاکنون طبیعی تلقی می شده مورد سؤال قرار می گیرد. متقدمان شرق شناسی اغلب این طرز برخورد با شرق و ارزیابی مثبت را نادیده گرفته اند. این درحالی است که برخورد با دیگری می تواند به جای تأکید بر تفاوتها، اهمیت به نقاط اشتراك و سازگاری هایی دهد که فرهنگهای

اسلامی، مسیحی و یهودی را پایه فرهنگ جهانی کرده است. به عبارت دیگر، برخورد با دیگری می تواند به ابزاری بدل شود که از طریق آن انسانها، به رغم تفاوتهاشان می توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و بدین ترتیب به ذهنیتی وسیع تر دست یابند.

بحث در مورد سیاست، فرهنگ و جهان گرایی اسلامی بخش سوم کتاب را تشکیل می دهد. از دیدگاه ترنر، دو فرایند جداگانه ولی مرتبط در فرهنگهای مدرن اسلامی در جریان است: ۱. ظهور یک نظام سیاسی جهانی اسلامی؛ ۲. واکنش فرهنگی اصول گرایان اسلامی بر ضد غرب گرایی و مصرف گرایی. ترنر قبول دارد که اسلام در دنیای امروزی به عنوان یک نظام جهانی مطرح است که هویت خود را علیه تنوع و کثرت گرایی فرهنگ جدید مصرف گرا اقامه می کند. در اصل، ترویج اصول گرایی جامعه جهانی پاسخ اسلام به مصرف گرایی جهان سازی فرامدرنیسم است. البته، این فرایند بدون تناقض نیست. اسلام جهانی بدون یک نظام ارتباطات جهانی امکان پذیر نیست؛ و این همان فرایندی می باشد که زندگی روزمره اسلام را مواجه با دنیای پیچیده مصرف و کثرت گرایی کرده است. بنابراین، از دیدگاه ترنر، اصول گرایی نوعی جنبش سیاسی است که در حین استفاده از روشهای فرهنگ فرامدرن غرب به مبارزه با

مصرف گرایی برخاسته است. جهان سازی از پایین، یعنی جهان سازی چین، کوکاکولا، مک دونالد و غیره، وعده زندگی های مختلف را به مصرف کنندگان می دهد و این از جهات مختلف با زندگی یکسانی که اصول گرایان اسلامی خواستار هستند، در تضاد است. البته، مقابله ایدئولوژیک با جهان سازی از پایین آسان تر می بود اگر این فرایند نتیجه یکسانی داشت که در مقابل آن اصول گرایان می توانستند یک ایدئولوژی جهانی را اقامه کنند و در زندگی روزمره آن را به کار گیرند. ولی ترنر معتقد است که یکی از خصوصیات فرامدرنیته، برخلاف ادعاهای جهانشمول مدرنیته، سطحی بودن این یکسان سازی است. تنوع و مصرف کالا ممکن است هر روز گسترده تر و جهانی تر شود، اما سرانجام هر سستی از کالا، چه تجاری و چه فرهنگی، چیز دیگری می سازد. بنابراین، پیروی و حمایت اصول گرایان از ارتدوکسی، واحدیت، عقلانیت جهانشمول، انضباط و ریاضت آنها را تبدیل به مدافعان سرسخت مدرنیته علیه فرامدرنیته می کند.

حال، نقش جامعه شناسی در تعریف و توصیف این فرایندهای اجتماعی ضد و نقیض چیست؟ با توضیحی که ترنر در خصوص «شرق شناسی» جامعه شناسی داده

است، آیا می توان از آن یک علم جهانی ساخت؟ این سؤال مهمی برای منتقدان شرق شناسی است؛ زیرا با اینکه کسانی مانند سعید نحوه برخورد غرب با شرق را مورد انتقاد قرار داده اند، اما خود هیچ توصیفی از شرق «واقعی» ارائه نداده اند. به عبارت دیگر، آنها امکان توصیف «درست» را رد می کنند، که این به عقیده ترنر از ایجاد چارچوبهای دیگر جلوگیری کرده، در نهایت زمینه را برای نوعی محافظه کاری بومی فراهم می نماید - که خود را بجسای ضد غرب گرایی مترقی مطرح می کند.

استدلال مروجان این موضع به قرار زیر است: «اگر انتقاداتی که از شرق شناسی شده حقیقت دارد و تمام تحلیلها و مشاهدات غربی ماهیت حقیقی اسلام را مخدوش می کند، بنابراین فقط شرحی که ما از خود داریم، حقیقت دارد.» البته، ترنر معتقد است که آنچه مسلمانان درباره خود می گویند باید جایگاهی در مطالعات اسلام داشته باشد. اما شواهد «درونی» نمی تواند تنها جایگاه ممتاز علمی را بخود اختصاص دهد. به عبارت دیگر، شرق شناسی را نمی توان با غرب ستیزی جایگزین کرد. از دیدگاه ترنر، ظهور چهار روند در ایجاد بدیل دیگری در مقابل شرق شناسی مهم است: اول، مطالعات «اسلام» بر پایه اصول جهانشمول و ایستا به لحاظ مکان و زمان باید با مطالعات

«اسلامهای» مختلف و پیچیده جایگزین شود. دوم، جامعه شناسی باید این اسلامها را در یک نظام جهانی قرار داده و برای درک مباحث اسلامی این زمینه جهانی را در نظر گیرد. این برخورد از محدودیتهای تقسیم دنیا به دو قطب شرق و غرب یا شمال و جنوب جلوگیری خواهد کرد. سوم، جامعه شناسی باید از زیر یوغ علایق ملی گرا و محلی خود به دولت - ملت درآمده و به طرف جامعه شناسی جهانی حرکت کند. چهارم، نگاه خیره مردم شناسی که تا کنون از غرب به شرق معطوف شده است، باید به طرف «دیگری» بازگردد تا فرهنگ غرب جایگاه ممتاز خود را در میان مردم مختلف جهان از دست بدهد.

اما این تغییرات چگونه باید انجام شود؟ از دیدگاه ترنر، پایه تمام این تغییرات را باید در یک انتقال فکری از دنیای روشنفکری سنتی، دانشگاهی و رهبری به زندگی روزمره مردم جستجو کرد. دگرگونی های بنیادینی که در سطح جهان در حال وقوع است را نمی توان به ذهنیت روشنفکران سنتی و رهبران مذهبی، سیاسی و اجتماعی محدود کرد. فرا مدرنیته مجرد دگرگونی های اعتقادی فقط در سطوح بالای جامعه نیست، بلکه از طریق تغییر فرهنگی، باعث تغییر اجتماعی در زندگی روزمره می شود. مصرف گرایی در زندگی باعث از بین رفتن اصلیت فرهنگها

از طریق تولید بی پایان کالاهای جهانی می شود. تغییرات بنیادین در اعتقاد و باورها در اصل از آثار دگرگونی در دنیای امروز است. این دگرگونی ها باید روشنفکران را به بازبینی ماهیت «اجتماع» و برخورد ملی گرایانه علوم اجتماعی با مسائل جهانی وادارد. حقیقت امر، از دیدگاه ترنر، این است که فرامردن سازی فرهنگ چالشی عمیق در مقابل تقابلهای ساخته شده پیشین مانند سنت و مدرنیته است؛ زیرا نسبی گرایی فرا مدرنیته به همان اندازه که رسالت یکسان سازی اعتقاد مدرن سازی را زیر سؤال می برد، آشکال سنتی مذهب و ادعاهای جهانشمول آن را نیز مورد تردید قرار می دهد. بنابراین، متفکر مسلمان، مانند روشنفکر غربی، دغدغه نقش فرهنگ عامه و آشکال فرامردن آن را دارد. این دغدغه ای است که با آن نمی توان از طریق بازگشت به ذهنیت مدرن برخورد کرد. تفکر فرامردن دیگر اعتقاد به تقسیم دنیا میان یک تمدن و تعدادی اقوام وحشی ندارد. در واقع، باید قبول کرد که فرهنگها، مذهبها و ملتهای متعدد موجود است تا این تواضع باعث پذیرش وجود دیگری شود؛ زیرا دیگری همواره قابل جذب و هضم نیست؛ و این تجویزی برای منتقدان غربی و مسلمان است.

اما تا چه حد می توان این تجویز ترنر را

برای تبدیل جامعه شناسی مدرن به جامعه شناسی فرا مدرن پذیرفت؟ به عبارت دیگر، آیا می توان در عصر جهان سازی شدید به اندازه ترنر در مورد تفکر فرا مدرن به عنوان یک جامعه شناسی تحلیلی، قابل و در عین حال جهانی و متواضع خوشبین بود؟

تردیدی نیست که ارزیابی ترنر از تفکر فرامدرن - به عنوان برخورداری که گرایش شدید تفکر مدرن را به سوی نظامهای فکری بزرگ زیر سؤال برده و انسان را در جهت پذیرش یک دنیای پر خطر و حادثه بدون در اختیار داشتن پاسخهای اصلی و مهم سوق داده است - صحیح می باشد. اما به نظر می رسد که این گرایش جدید الزاماً زمینه را برای یک جامعه شناسی جهانی مورد تأیید ترنر فراهم نمی کند. حتی ممکن است به عکس قضیه هم منتهی شود. در این جهان کالاگرا، دستاوردهای نسبی گرایی فرهنگی نیز ممکن است در قلمرو فرهنگ به کار گرفته شود تا همه چیز را در یک سطح قرار دهد و لذا به «فرهنگ عامه» و «صنعت فرهنگی» مشروعیت بخشند. در اینجا، «فرهنگ» یا «فرهنگهای» عامه خود به کالایی برای تولید انبوه بدل می شود! به کمک تکنولوژی همه چیز در یک قالب و یک سطح ارائه می شود تا افراد، البته افرادی که به تکنولوژی و امتیازهای دیگر زندگی مرفه دسترسی دارند، خود را وارد نوعی بازار

فریده فرمی

عضو هیأت تحریریه مجله ایرانی مسائل بین الملل
(دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی)



مطالعات فرهنگی
تولید با مطالعه انسانی